تكنيكهاي ارتباط مؤثر



تيرماه1393

مجيد عليپور مقدم

مدرسه علميه سيادت

بسم الله الرحمن الرحيم

1- هدف از ارتباط چيست؟

داشتن هدف و انگيزه ،‌در انجام هر عملي،‌مهم ترين عامل موفقيت مي باشد.

اما هدف شما از ارتباط چيست؟ جذب مشتري يا جذب به خاطر ارضاء غريزه اجتماعي بودن انسان يا

جذب ديگران براي تربيت و سازندگي يا ...

نكته مهمي كه در همين ابتدا ،در مورد« هدف »بايد به آن اشاره كنم (كه توجه به اين نكته ما را از بقيه سطرهاي اين جزوه و همه كتابهاي دنيا بي نياز مي كند) اين است كه تا انسان طريقة ارتباط با خالق خودش را بلد نباشد مطمئناً در ارتباط با ديگران دوچار مشكل خواهد شد و به بن بست خواهد رسيد

 در فرهنگ ديني ما مهمترين هدف از انجام هر كاري«اخلاص»‌ عنوان شده است كه اگر اين موضوع درست شود بقيه كارها درست خواهند شد

♦ قال الامام علي عليه السّلام : اَلإخْلاصُ غايَةُ الدِّينِ.«غررالحكم، ح 1340»

اخلاص، نهايت و هدف دين است.

♦عن رسول الله صلي الله عليه و آله : اِعْمَلْ لِوَجْهٍ واحِدٍ يَكْفيكَ الْوُجُوُهُ كُلَّها.«تنبيه الخواطر، ج 2، ص 119»

براي خدا كار كن، تو را از همگان كفايت مي كند.

2- جهت ارتباط با ديگران در گام اول بايد نوع روحيات آنها را شناخت

**داخل پرانتز:**

**(كَيفَ يَعرِفُ غَيرَهُ مَن يَجهَلُ نَفسَهُ ؟**

 ! امام على عليه السلام : كسى كه خود را نمى شناسد، چگونه ديگرى را بشناسد؟ غرر الحكم : 6998

پس لازمه مخاطب شناسي خودشناسي است ،كسي هم كه خود شناسي كرد لاجرم به خدا خواهد رسد« من عرف نفسه فقد عرف ربه» -همانطور كه مي بينيد همه راه ها به خدا ختم مي شود )

با فرض گذراندن مراحل بالا؛ براي شناخت مخاطب بهتر است به نكات زيرتوجه كنيد.

برخورد اول قدرتمند ترین ومهمترين مسئله در هر رابطه ای است. با هر کسی که برای بار اول ملاقات کنید و بخواهید رابطه بلند مدتی داشته باشید بهتر است آگاه باشید که فقط چند ثانیه (یا کمتر) زمان میبرد تا فرد مورد نظر در مورد شما قضاوت کند و تصویری از شما در ذهنش به وجود آورد

اگر قبل از اينكه از نوع روحيات مخاطبتان مطلع باشيد بخواهيد به چشم بسته و شانسي ارتباط برقرار كنيد يا در ارتباط شكست خواهيد خورد يا ارتباط خوب اما موقتي خواهيد داشت،‌پس بهتر است ابتدا با بعضي از روحيات و شخصيت ها آشنا شويم:

 دسته بندي افراد به گروههاي1- سمعي2- لمسي 3-بصري و..

**● افراد بصری
بصری ها افرادی هستند که بیشتر به کیفیت های دیداری توجه دارند و تصاویر برای آنها بیشتر جلب نظر می کند. از آنچه که دیده اند بیشتر صحبت می کنند. هیجانی ترند. سریع تر صحبت می کنند. از حرکات دست بسیار استفاده می کنند. می کوشند سخنان خود را با حرکات به تصویر بکشند، چون سرعت کلامشان با سرعت تصاویر متحرک ذهنی شان برابر نیست، معمولا برای بیان اندیشه های خود شتاب دارند. برخی کلمات را حذف می کنند و آنچه را هم که می گویند طوری است که مخاطب تصویر آن را در ذهن خود می بیند. بصری ها از بی نظمی متنفرند و دوست دارند که از دیگران هدیه بگیرند. ۶۵% از افراد کره زمین بصری هستند. واژه هایی از این قبیل به کار می برند:‌" می توانیم که " " برای من خوب است که...."
....» شیوه بر خورد با بصری ها
افراد بصری به رفتار ما، به ظاهر ما و هر آنچه که از ما به چشم می آید، بیشتر توجه می کنند. بصری ها تصویری اند . با بصری ها باید پر شورتر و پر هیجان تر بود. آنها عاشق هیجان هستند. خلاصه باید گفت که توضیح و تفسیر حوصله بصری ها را سر می برد. برای صحبت کردن با این افراد حرکات مهم تر از کلام یا تغییر لحن و طنین است . با یک فرد بصری سریع تر صحبت کنید و مقصود خود را زودتر اعلام کنید.
● افراد سمعی
این گونه افراد بیشتر به کیفیت های شنیداری توجه دارند. از آنچه شنیده اند بیشتر صحبت می کنند. کلام و طنین و آهنگ را به خاطر می سپارند. هیجان آرامتری دارند. آهسته صحبت می کنند و سعی دارند که بیانشان شیوا و رسا باشد. به گفتار خود توجه خاصی نشان می دهند. فن سخنوری آن ها خوب است. وقتی که تنها هستند زیر لب صحبت می کنند و دوست دارند از آن ها تعریف شود. از داد زدن متنفرند. از این که آنها را سرکوب کنید و یا مقایسه کنید و دائم نقاط ضعف آنها را بیان کنید، عصبانی می شوند و آنها به اظهار علاقه گفتاری، به جمله دوستت دارم به گفتار نغز، به کلام شیرین، به تحسین ها و تقدیر ها و کنایه ها توجه دارند.
....» شیوه برخورد با سمعی ها
با سمعی ها کمی آرام تر از بصری ها صحبت کنید. اما مراقب باشید که خیلی هم آرام نشوید. كلام را خلاصه نکنید اما شرح و تفسیر فراوان هم ندهید. شمرده و میتن باشید. تشویقتان بیشتر کلامی باشد. یک "آفرین" برای یک سمعی هزارمرتبه بیشتر از یک شاخه گل می ارزد. یک "دوستت دارم"، صدها بار نسبت به یک شاخه گل ارجح است. در میان تیم های رفتاری معمولا سمعی ها محترم ترند. برای سمعی ها احترام کلامی مهم تر از یک احترام رفتاری است. تند صحبت کردن با آنها بی ادبی تلقی می شود. سمعی ها ترجیح می دهند به موسیقی ملایم گوش دهند تا اینکه فیلم مهیجی را ببینند.
[معمولا اينگونه افراد از تماس بدني خوششان نمي آيد و آنرا به عنوان بي ادبي تلقي مي كنند مثلا از به آغوش كشيده شدن يا شوخي هاي دستي و يا اينكه كسي براي تشويق به شانه آنها بزند ناراحت مي شوند و اگر خيلي ادب به خرج دهند خويشتن داري مي كنند و خودخوري مي كنند و چيزي نمي گويند اما از طرف دوري مي كنند]
♦♦♦ افراد لمسی
این افراد بیشتر به کیفیت های لمسی توجه می کنند. از آنچه لمس کرده اند بیشتر حرف می زنند. هیجان شان خیلی کم است. خیلی آرامند. حتی یک نوع رخوت و سستی را می توان در آنها دید. احساس آنها از دیگران عمیق تر است. این گونه افراد از طریق لمس کردن و انجام دادن عملی کارها را به بهترین وجه یاد می گیرند. لمسی ها ویژگی نوشتاری دارند و قدرت نوشتن آنها خوب است.
....» نحوه برخورد با لمسی ها
لمسی ها با آنچه با دست زدن حس می کنند، خیلی میانه گرمی دارند. یک حمام آب گرم بیش از هر چیز دیگری آنها را شاد میکند. لمسی ها را باید در آغوش کشید. دستشان را به گرمی فشرد. آنقدر که با نوازش و در آغوش کشیدن و بوسیدن می توان به لمسی ها صحبت را ابراز کرد، با هدیه دادن یا گفتن "دوستت دارم"، نمی توان. دوست دارند با آنها به آرامی صحبت کنید. در صحبت ها برای آنها شعر بخوانید. هل دادن، تنه زدن و یاکتک زدن آنها را آزار می دهد.**

 **♦♦♦ افراد جنبشی (بيش فعال)
دوست دارند دائم بجنبند. از این که یک جا بایستند، آنها را آزار می دهد. معمولا افراد با هوشی هستند ولی در درسها به خاطر انرژی زیادشان ضعیف هستند. باید مچ گیری کرد، کشتی گرفت، آرام و قرار ندارند و دائم در حال حرکت هستند.
♦♦♦ افراد ارقامی
دوست دارند اطلاعات مکتوب و به سبک منطقی به آنان ارائه شود . واژه ها باید تعریف شده باشند. از نظر املائی، علائم نقطه گذاری، دستوری، حواشی و صفحه بندی درست باشند. محل قرار گرفتن افراد ارقامی دشوار است، بیشتر به جایی بستگی دارد که آنان فکر می کنند اگر در آن جا باشند، برای تجریدی کردن مطالب داده ها راحت تر است. ارقامی ها اصطلاحاتی به شرح زیر به کار می برند: " به نظر می رسد این روش منطقی باشد." " آیا نتایج را کنترل کرده اید." تحقیق و پژوهش را بیشتر دوست دارند. مقدمه و موخره را مشخص می کنند.**لازم به ذكر است كه اين روحيه ها مطلق نيستند و يك فرد مي تواند هم بصري هم سمعي و هم لمسي باشد ولي معمولا يكي از اينها در وي غالب است

◙ نكته1:
درک این موضوع که کدامیک از کیفیت های سمعی با لمسی یا بصری در مخاطب شما غالب است برای صحبت تاثیرگذار و نفوذ بسیار مهم است. با هر تیپی از افراد باید مثل خودش و بر اساس کیفیت حسی خودش رفتار کرد و این به معنای همرنگ جماعت شدن و برخلاف میل خود رفتار کردن و ..... نیست بلکه برای تاثیر گذاری بهتر است. برای صمیمی شدن، کیفیت احساس مخاطبتان را بشناسید و بر آن اساس رفتار کنید. چه فراوان است ارتباطات ناموفقی که تنها علتش نادیده گرفتن همین کیفیت هاست. مثلا اگر قرار است که شما دوست خود را راهنمایی و یا نصحیت کنید و یا می خواهید از والدین خود چیزی بخواهید و یا چیزی به فرزند خود بگویید و یا از همسر و یا مدیر خود تقاضایی بکنید، با کمی دقت می توانید کیفیت حس غالب او را کشف کنید و حرفتان را بر اساس آن چنان بزنید که موثر واقع شود.

◙ نكته2: توضيحات مفصل تر و كارشناسي در رابطه با شناخت انواع روحيه ها از نگاه تربيتي استادصفائي حائري ،مستند به آيات و روايات در كتاب مسئوليت و سازندگي ص221
خلاصه اي از آن: انواع روحيه ها1- منفعت طب و بي شكل2- مغرور و خود خواه«شكل گرفته و سنگي»3-معناند و لجوج و بي اعتنا4- بدبين و شكاك5- مأيوس و رنج ديده و محروم6-خسته و پوچ و دلزده 7- ليز و فراري و دنيا زده8-سرد و سر در لاك9-بي رگ و بي تفاوت10-بي شخصيت و ترسو

3-حالت گيري (اسامي ديگر آن: مشابه سازي حالت جسمي با مخاطب-بادي لنگويج body language))-ياهمگام سازي):

پس از شناسي حالت روحي مخاطب ، مي توان از روش تشابه ، به نحوی موثر بهره برد .

فرض كنيد در حال رانندگي هستيد كه به ناگاه دوستتان را كه سوار بر ماشين ديگري از كنار شما ميگذرد مي بينيددر اين هنگام عكس العمل شما براي ارتباط با دوستتان چيست؟

بله ،‌سرعت ماشين را بيشتر مي كنيد تا جايي كه با سرعت او هماهنگ شود آنوقت او را خواهيد ديد و با وي صحبت خواهيد كرد.

در ارتباط با افراد هم همينطور است يعني اگر حالت جسمي شما و آهنگ كلام شما با مخاطب يكي نشود نمي توانيد با او ارتباط برقرار كنيد بعنوان مثال هنگام ارتباط حتماً ارتفاع مجاز را رعایت کنید یعنی اینکه کسی که نشسته هرگز ایستاده با او رابطه برقرار نکنید

معمولا مخاطبين كساني را براي ارتباط انتخاب مي كنند كه مانند خود آنها باشند. اگر شما پرحرارت باشيد و بخواهيد روي كسي كه به مراتب از ذوق و شوق كمتري برخوردار است اثر بگذاريد، بايد از روشهاي همگام شدن استفاده كنيد. در اين مورد زماني را انتخاب كنيد كه كه فرد مخاطبتان در وضعيت روحي و جسمي مناسبي قرار داشته باشدو در غير اينصورت ممكن است نقطه نظر شما با مقاومت شديدي روبرو شود كه البته به معناي ضعيف بودن نقطه نظر شما نيست، بلكه ناراحتي مخاطب شما مي تواند باعث بروز اين مساله شده باشد.

اين روش امروزه در جهان به نام زبان بدن يا (بادي لنگويج body language) مطرح است

(در روايات داريم كه پيامبر اكرم«ص» و حضرت علي عليه السلام آنقدر از اين جهت شبيه مردم بودند كه اگر غريبه اي آنها را در بين مردم مي ديد نمي توانست تشخيص بدهد كداميك از اين مردم پيامبر اكرم يا امام علي «ع» هستند و همين ساده زيستي و همگامي با مردم باعث مي شد كه فقرا و مردم عادي هم با آنها احساس رفاقت كنند)

همچنين در سوره سورة سبإ آيه 24 داريم كه

«قل... و انا اواياکم لعلي هدي او في ضلا ل مبين

 « بگو.. در حقيقت يا ما، يا شما بر هدايت يا گمراهى آشكاريم.»
روشن است که پيامبر(ص) هدايت يافتگان را از گمراهان بازمي شناسد و در حقانيت راه خويش ترديدي ندارد، اما اين گونه گفت و گو و اتخاذ شيوه همگامي، اثر رواني خاصي بر مخاطب مي نهد که وي را از حالت تدافعي جبهه گيرانه، خارج مي کند و وي را به انديشيدن وامي دارد. ثمره چنين برخوردي، دوري از نگرش هاي جزمي است.
تحليل اين نکته، آن است که آدمي تنها «انديشه و خرد» نيست تا در برابر قدرت استدلا ل، به آساني تسليم گردد، بلکه افزون بر آن گردآمده اي از «عواطف و احساسات» گوناگون است که بايد صحيح و خردمندانه، اشباع گردد. رعايت اين گونه جنبه هاي رواني و اخلا قي، شيوه اي براي اقناع بعد عاطفي و در نتيجه، نفوذ و تاثيرگذاري بر مخاطب است

♦توجه داشته باشيد كه بيش از هفتاد درصد مطلب بوسيله زبان بدن و تنين كلام انتقال مي يابد وفقط هفت درصد خود آن مطلب تأثير مي گذارد

حالت گيري نبايد فقط جسمي باشد بلكه بايد بتوانيد حالت روحي خودتان را هم به او نزديك كنيد

و هر موقع بتوانيد مانند او ببينيد و بشنويد و احساس كنيد موفق خواهيد شد به اعماق قلب او نفوذ كنيد و در او تأثير بگذاريد [به شرطي كه تأثير نپذيريد،‌والا قطع ارتباط بهتر است]

4- نياز شناسي(درد شناسي و ارائه راه حل ها)

وقتي كه مشكل مخاطب شناسايي شود ، در صورتي كه ما هم نسبت به رفع آن تخصص داشته باشيم ،‌ناخود آگاه ارتباط انجام مي شود

راه هاي حل مسئله و مشكل ،‌خود بحث مفصل و جدا گانه اي دارد كه در جزوه اي جدا «راه هاي افزايش ظرفيت روحي »به توضيح آن پرداخته ام.

اجمالا در نظر داشته باشيد بسيار از مسائلي كه به عنوان مشكل مطرح مي شود ، مشكل واقعي طرف نيست بلكه اين مشكل فعلي ،‌ در واقع ظهورات يك مشكل ريشه اي است كه خود آگاه يا ناخودآگاه فراموش شده وسركوب شده و حال بصورت ديگري ظاهر شده است ،‌پس وقتي مخاطب همان اول مشكلش را مطرح كرد (حتي مشكل ديني يا اعتقادي) فورا در صدد پاسخگويي به آن برنيايد بلكه سعي كنيد ابتدا ريشه مشكل را پيدا كنيد، چه بسا اين مشكل اعتقادي ريشه در يك مسئله كوچك خانوادگي داشته باشد واصلا دق دق او مشكل اعتقادي نباشد.

 (خلاصه اي از جزوه راه هاي افزايش ظرفيت روحي:

0- مهمترين گام هنگام مواجه با مسئله و مشكل ، تجزيه و تحليل مشكل است (‌كه از كجا آمده است ،آيا واقعا مشكل همين است ، آيا مهمترين مسئله همين است ،‌ريشه اين مشكل كجاست و ..)

1- توجه به اين نكته كه:**‌تنها كساني كه كه در قبرستان خوابيده اند مشكل ندارند**

2**- طبق روايت مشكلات بصورت مساوي بين مردم تقسيم شده است**

3**- افراد موفق تاريخ جزء كساني بوده اند كه زياد بلاء‌ديده اند«مثال:پيامبران و ائمه و حتي دانشمندان معاصرمثل«پرفوسور حسابي كه در فقر مطلق بزرگ شد،‌يا «استيون هاوكينگ»‌دانشند ستاره شناس كه فقط دو انگشتش كار مي كندو..**

4 **- اين بلا ء‌و مشكل نيستكه كه باعث رنج مي شود بلكه اين نوع ديدگاه و تفكر انسان در باره مشكلات است كه ايجاد رنج مي كند«مارأيتُ‌الا جميلا»**

5**- بعضي از مشكلات موهبتهايي هستندكه در آينده به مصلحت آن پي خواهيم برد«مثال جوان دانشجو و ماشين تصادفي....»توضيح بيشتر در جزوه)**

6**- بعضي مشكلات سبب خودساختگي در اين دنيا و ترفيع درجه در آن دنيا مي شود«مثال مربي ورزشي و تمرين هاي سخت او براي آماده كردن ورزشكاران در مسابقه»**

7**- مشكلات كوچك دفع مشكلات بزرگ مي كنند «مثلا طبق روايت سرماخوردگي باعث دفع جنون مي شود»**

8**- مشكلات ، معلمان ما هستندكه به ما درس مي دهند«مثلا از فوت عزيزمان مي فهميم كه در اين دنيا نمي توان به چيزي وابسته شد ، از ضربه اي كه از دوستمان مي خوريم مي فهميم كه در اين دنيا نمي توان به كسي دل بست، يا اينكه در سطح پايين تر ، وقتي دچار برق گرفتگي مي شويدمي فهميد به سيم لخت نبايد دست بزنيد و..**

**9- اينكه بعضي از مشكلات كفاره گناهان و ندانم كاريهاي ماست**

**10- بعضي مشكلات به خاطر عدم تفكر و آينده نگري و مشورت نكردن هاي ما است**

**11- توجه به اين موضوع كه بيشتر مشكلات بزودي رفع مي شوند«ان مع العسر يسري»**

**12-توجه به اين نكته بعضي رنجهاي ما به خاطر توقع هاي بيجا است از خودمان و ديگران و دنيا**

**13-توجه به اين كه ،بعضي از گرفتهاري ها امتحان الهي است «خداوند بدينوسيله نقطه ضعفمان را نشان مي دهد»**

**14-توجه به اين نكته كه بعضي از مشكلات به خاطر ناراحتي پدر و مادر يا استادمان از ما است**

**15-برخي مشكلات به خاطر نفرين كسي است كه به او ظلم كرديم**

(بقيه در جزوه «راه هاي افزايش ظرفيت روحي »‌)

5-الانسان عبيد الاحسان /يا/ و بالاحسان تملک القلوب**.امام علي عليه السلام. (غررالحکم)**

نياز به توضيح نيست - اگر تمام مراحل بالا و پايين را ناديده بگيريم و فقط به همين حديث را عمل كنيم كافي است براي يك ارتباط مؤثر و پايدار

6- اين قانون را به ذهن بسپاريد:

(((‌وقت خود را بيهوده تلفِ توضيح دادن ها نكنيد ،‌مردم فقط آنچه را كه دوست دارند بشنوند مي شنوند)))

اين مطلب به معناي اين نيست كه حالا كه مردم دوست ندارند بشنوند من هم وظيفه اي ندارم

خير ، بلكه بايد بحث را از جايي كه او دوست دارد شروع كرد و به جايي كه مد نظر خودمان است خاتمه بدهيم....»مثلا علاقه مند بودن به فلان تيم ورزشي يا فلان غذا يا فلان رشته يا فلان تفريح و..

(خداوند هم از همان ابتدا شراب را حرام نكرد بلكه اين امر در چهار مرحله شراب صورت پذيرفت)رجوع شود به : سوره نحل آيه 2- و سورة نساء آيه 43 و بقره آيه219 - و مائده 90

7- مطرح كردن يك راز(غير مهم )‌براي نشان دادن ميزان اعتماد شما به او

[امام صادق(ع):لا  تطلع صديقک من سرک الا  علي ما لو اطلع عليه عدوک لم يضرک، فان الصديق قد يکون عدوا يوما ما»; «دوستت را تنها از رازي با خبر کن که اگر دشمنت بر آن دست يابد، به تو زياني نرساند، چرا که دوست ممکن است روزي دشمن تو گردد» ] - از طرف ديگر راز داري در اين مرحله بسيار مهم است اميرمومنان(ع) فرموده اند:صدر العاقل صندوق سره«سينه خردمند، صندوق راز اوست»

8- تأثير غير مستقيم

اگر قصد شما از ارتباط ، تصحيح رفتار غلط در مخاطب است به هيچ وجه نبايد وي از اين موضوع مطلع شود بلكه بايد پس از مرحله جذب به تدريج (شايد بعد از يك هفته و بعضا يك سال) به صورت غير مستقيم در او تأثير بگذاريد و بدي رفتارش را متوجه اش بكنيد

(مثال:داستان آن مرد يهودي كه بر سر پيامر خاكستر مي ريخت و بعد مسلمان شد.../يا/ داستان امام حسن و امام حسين عليهما السلام كه در دوران كودكي براي ياد دادن وضو به پير مردي از او خواستند كه بين آنها در وضو گرفتن قضاوت كند...)

9- خوش رو و خوش اخلاق بودن

رسول اكرم صلی الله علیه و آله و سلم ... به هر كس برخورد مى ‏نمودند، از بزرگ و كوچك، ثروتمند و فقير، سلام مى‏ كردند و اگر به جايى حتى براى خوردن خرمايى خشك دعوت مى ‏شدند، آن را كوچك نمى‏ شمردند. زندگيشان كم هزينه بود، بزرگ طبع، خوش معاشرت و گشاده رو بودند، بى آن‏كه بخندند، هميشه متبسم بودند، بى‏آن‏كه اخمو باشند، محزون بودند، بى ‏آن‏كه از خود ذلّتى نشان دهند، متواضع بودند، مى ‏بخشيدند ولى اسراف نمى‏ نمودند، دل نازك و نسبت به تمام مسلمانان مهربان بودند. ارشاد القلوب(دیلمی) ج 1، ص 115

امام رضا(علیه السلام) إصحَبِ الصِّدیقَ بالتَّواضُع و العَدُّوِّ بالتَّحَرُّز و العامَّه باالبُشر.

با دوست فروتنی و با دشمن احتياط و با عامه ی مردم با خوشرویی همراهی کن.

10- حافظه خوبي داشته باشد

سعي كنيد اسامي افراد و علاقه منديهاي آنها را به ذهن بسپاريد يا يادداشت كنيد

♦وَ کانَ رسُولُ الله (ص): یَدعُو أصحابَهُ بِأحَبَّ أسمائِهِم تَکرمَهً لَهُم

رسول خدا(ص) یارانش را با نامی می خواند که بیشتر دوست می داشتند

11- يكي از تأثير گذارترين كارها در ابتداي ارتباط ، تعريف كردن از چيزي در كلام يا ظاهريا رفتار مخاطب است( به شرطي كه كاذب نباشد)

12-گوش خوبي باشيد

گاهي تنها راه براي ارتباط مؤثر، ياد داشتن هنر خوب گوش دادن است(‌البته اين كار نياز به صبر فرواني دارد ) از جمله مواردي كه بايد در اين امر رعايت شود:‌1- سكوت شنونده 2- موقعي كه مخاطب در حال صحبت است گاهي به چشمانش خير شويد و و با گفتن«بله»هاي آرام او را تأييد كنيد كه فكر نكندبه حرف هايش گوش نمي دهيد3- با موبايل يا كتاب يا چيزي ديگري بازي نكنيد4- حرفش را قطع نكنيد و..

♦وَ کانَ رسُولُ الله (ص): لا یَقطَع لأحَدِ حَدیثَهُ.

رسول خدا(ص) سخن هیچ کس را قطع نمی فرمود

13- شوخي كنيد( به اندازه و به جا)

گاهي هنگام گفتگو شوخي بكنيد و لطيفه بگوييد اما نبايد جو حاظر آن سنگيني و متانت خودش را از دست بدهد به محض اينكه اين اتفاق افتاد اگر نتوانستيد جمعش كنيد مكالمه را پايان دهيد و الا هر چه بشتر بگذرد بدتر مي شود

حضرت علي(ع) مي‌فرمايد: رسول الله(ص) هرگاه مردي از اصحابش را غمگين مي‌يافت، او را با شوخي، خرسند مي‌ساخت و مي‌فرمود: خداوند دشمن دارد، کسي را که به روي برادرش چهره درهم کشد. سنن النبي، ص 60

از شوخي هاي پيامبر«ص»:

پيامبر به پيرزني از قبيله اشجع فرمود: پيرزنان وارد بهشت نشوند. بلال حبشي که سياه چهره بود، آن پيرزن را ناراحت ديد و جريان را به رسول الله(ص) باز گفت. پيامبر(ص) فرمود: سياه هم به بهشت نمي‌رود. بلال و پيرزن هر دو ناراحت بودند که ناگهان عباس، عموي پيامبر که پيرمرد بود، آن دو را ديد و حال آن دو را براي پيامبر بازگو کرد. رسول خدا(ص) فرمود: پيرمرد هم به بهشت نمي‌رود. همه غمگين شده بودند. پيامبر(ص) که چنين ديد، همه آنان را فراخواند، دلشان را نرم کرد و فرمود: “خداوند، پيرزنان، پيرمردان و سياهان را به نيکوترين شکل بر مي‌انگيزاند و آنان جوان و نوراني شده به بهشت مي‌روند....» بحارالانوار، ج 16، ص 295

14- كلامات مثبت:

بعضی از واژه های کلیدی هستند ،  که حین گفتگو برای بيانشان باید دقت ، ظرافت و احتیاط بیشتری به خرج داد . یکی از این واژه ها ، کلمه « اما» هست . که این کلمه معمولاً می تواند بار منفی داشته باشد و چیزهای قبل از خودش رو نفی کند و تاثیر خوبی روی مخاطب نخواهد داشت. مثلاً به جای اینکه بگوييد ؛ تو تمام سعیت رو کردی اما همش بی فایده بود ، بگید ؛ تو تمام سعیت رو کردی ، حتماً دفعه بعد بهتر نتیجه می گیری .

 کلمه بعدی واژه «باید» هست . باید ، معمولاً با خودش احساس دستور ، ابلاغ و اجبار رو می آورد ، دستور العمل تولید می کنه و احساس خطا و گناهکاری را در مخاطب تحریک می کند .« باید تا فردا ، تمام این کارها رو تموم کنی ، با بهترین کیفیت» . بهتره بگید ؛ «مطمئنم می تونی تا فردا همه این کارها رو به بهترین شکل انجام بدی »

. همینطور کلمه نباید که برخوردی کاملاً منفی و منفعل بوجود می آورد و مفهومی مسدود کننده داره . «نباید این غذا رو بخوری وگرنه مریض میشی» به جاي آن، خیلی ساده بگید و توضیح بدید ، خوردن این غذا باعث مریضیت میشه ،

کلمه بعدی کلماتی مترادف و هم خانواده تلاش و استقامت و تحمل و پایداری و امثال اينهاست که بار مفهومی سنگین و سختی را به بیان ما میدهد . در حالیکه می توانیم خیلی ساده تر و سبکتر ، برگزارش کنیم . به این جمله ها دقت کنید ، باید همه تلاشتو بکنی ، تا موفق بشی ، چاره‌ای نیست مجبوری تحملش کنی ، اونقدر استقامت کن تا نتیجه بگیری ، حالا به این جمله ها دقت کنید ، جمله های جایگزین ،« با کمی تلاش بیشتر حتماً موفق میشی .» «بهتره این شرایط رو بپذیری» ، «می تونی با صبر بیشتر ، بهتر نتیجه بگیری .» دقت کنید مفهوم این جمله ها واقعاً بهم نزدیکه ولی بار روانیش و تاثیری که بخصوص روی ضمیر ناخودآگاه داره ، واقعاً فرق می کند و همین ظرافتهای ساده می تواند ، صدها برابر ارتباط ما رو موثرتر و  قدرتمندتر و  کاربردی تر کند.

15- طرح و نقشه داشتن:

اين نكته قابل توجه كساني است كه قصد تربيت و سازندگي ديگران را دارند

بسيار ديده شده دوستاني كه مراحل بالا را گذرانده اند و افرادي را با موفقيت جذب كرده اند به بن بست خورده اند و تازه اين سوال برايشان آشكار مي شود كه «خُب حالا كه جذب كرده ايم بايد چي كار كنيم؟!»

نكته بسيار مهم اينجاست كه «انسانها مانند ميدانهاي مين گذاري شده اي هستند»‌كه به راحتي نمي توان به آنها نزديك شد و آنها را جذب كرد و بعد رها كرد چه بسا يك برخورد غلط سرنوشت يك نفر را تغيير دهد به همين جهت داشتن طرح و نقشه و راهنما و ياد گيري مباحث تربيتي شرط اول ورود به اين كار است

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

نكات مهم در باب ارتباط مؤثر پايان نپذيرفت زيرا موضوع بحث ما موجود پيچيده اي است به نام انسان كه به اين راحتي قابل شناخت نيست

در ادامه به نكاتي بسيار مؤثر ومهم در باب ارتباط با ديدگاه تربيت وسازندگي از كتاب«مسؤليت و سازندگي» استاد علي صفائي حائري در باب ارتباط و تربيت توجه كنيد

# ◙ مراحل جذب وصميميت از نگاه تربيتي استاد صفائي حائري

 هنگام تربيت‏

چه كسى؟

چگونه؟

با كه؟

در چه وقت و در چه موقعيت مى‏تواند، مسئوليت خويش را بهتر انجام بدهد و بار سنگين امانت را به مقصد رساند؟

اين‏ها سؤال‏هايى بودند كه بايد پاسخ مى‏گرفتند. زرگرهاى آگاه، نه بى‏حساب، كه با روش دقيق و نه بر روى هر سفال، كه بر روى طلاى ناب و نه همين‏طور و بى‏مقدمه، كه پس از كوره گذاشتن و قالب ريختن و لاى گيره‏بردن، كار خود را شروع مى‏كنند و از خاك‏ها گوشواره‏ها بيرون مى‏كشند و از شِمش‏ها، جلوه‏ها و چهره‏ها.

در فصل‏هاى گذشته، از مسئوليت تربيتى، از مربى، از روش، از روحيه‏ها و استعدادها سخن رفت و حتى به هنگام مناسب و به شرايط كار اشاره‏ها شد. اكنون بجاست كه به طور فشرده و دسته بندى شده، دوباره توضيحى بدهيم و مسائلى را مطرح كنيم.

پس از ارزيابى و شناسايى‏

و آشنايى و دوستى‏

و جذب و صميميت‏

و زمينه سازى و آمادگى دادن[[1]](#footnote-1)

نوبتِ پرداختن و ساختن و از روش‏هاى مستقيم و غير مستقيم استفاده كردن است. از استدلال و برهان گرفته تا نمونه‏ى عملى و داستان.

آن روش‏ها و برنامه‏ها، مادام كه با اين شرايط و زمينه‏ها همراه نباشند نتيجه‏اى نمى‏دهند. مادام كه زمين، آماده و زير و رو نشود، بذرهاى عالى هم، طعمه‏ى پرنده‏ها خواهند شد و حاصلى نخواهند آورد.

كسانى كه قبل از جذب كردن و لاى گيره گذاشتن، سوهان زدن را شروع مى‏كنند و به پرداخت مى‏پردازند، فقط طرف را به رقص در مى‏آورند و رَم مى‏دهند.

كسانى كه پيش از گرم شدن تنور، نان مى‏چسبانند، نان مرغوبى بدست نخواهند آورد.

آن‏ها كه دمل را پيش از مرهم گذاشتن و رسيده شدن نشتر مى‏زنند، جراحت را عميق‏تر و ناسور خواهند ساخت.

آهن مادامى كه شناسايى نشود

و بيرون نيايد و ذوب نشود

و قالب نبيند، شكل نمى‏گيرد.

آهن سرد، پتك نمى‏پذيرد، كه برمى‏گرداند. آهن تفتيده، آن هم در زير پتك نه با مشت و بر روى سندان نه در زمينه‏ى سست و لغزنده، ضربه‏ها

را مى‏پذيرد و به ارزش مى‏رسد.

 1- ارزيابى و شناسايى‏

در زمينه‏ى مجهول نمى‏توان كارى كرد. نمى‏توان در تاريكى تير انداخت. و نمى‏توان با نسخه‏ى از پيش ساخته، با مريض رو به رو شد.

طبيب پيش از ديدار بيمار، نسخه‏هايش را نمى‏نويسد و به حكم قرعه، به او نمى‏رساند.

او با آگاهى‏هايى همراه است و علامت‏هايى را مى‏شناسد. آنچه او دارد همين است. نسخه‏هايش پس از برخوردها و آزمايش‏ها و معاينه‏ها نوشته مى‏شوند.

ما در ذهن خويش مسائل و دانش‏هايى را جمع مى‏كنيم و در ناخودآگاه و حافظه‏ى خود انبارهايى مى‏سازيم. آن گاه در برخوردها، به طور خودكار و يا آگاهانه، درهايى از ذهن ما باز مى‏شوند و برداشت‏هايى آغاز مى‏گردند.

آنچه مى‏توان از پيش تهيه كرد، همين اطلاعات و آگاهى‏هاست، نه نسخه نوشتن‏ها و دارو دادن‏ها.

براى شناسايى زمينه‏ها مى‏توان از راه‏هاى شناسايى:

علامت‏ها،

برخوردها و تجربه‏ها،

لطافت‏ها و نورانيت‏ها، استفاده كرد.

 علامت‏ها

بر اثر كار و تجربه و بر اثر آموزش و تعليم شناخته مى‏شوند. خبره‏ها در هر شغلى آن‏هايى هستند كه با آموزش و يا مداومت و دقت، علامت‏ها را شناخته‏اند و آن‏ها را جمع آورى كرده‏اند.

 برخوردها

آن‏جا كه علامتى در دست نيست و يا علامت‏ها مبهم و غير مشخص هستند بايد يك‏يك احتمالات را آزمايش كرد و بررسى نمود و بهترين را برگزيد.

اين راه با خطرهايى همراه است و براى رسيدن به راه، در بيراهه‏هايى گرفتار خواهيم شد.

 لطافت‏ها

بر اثر حركت‏هاى فكرى و عقلى و حركت روحى و حركت عملى، در انسان نيروهاى تازه‏اى به جريان مى‏افتد و بينش‏ها و ديدها و نفوذها و دقت‏هاىِ جديدى شكوفا مى‏شوند و در زمينه‏ى او چشم ديگرى پلك باز مى‏كند،[[2]](#footnote-2) و با اين چشم آنچه نهفته و مجهول است، آشكار و مشخص خواهد گرديد.

بر اثر رياضت‏ها و تمركز نيروها در چشم، مرتاض‏ها به دقت‏ها و لطافت‏هايى مى‏رسند كه حركت الكترون‏هاى مغز را كنترل مى‏كنند و آنچه در ذهن مى‏گذرد، مى‏يابند.

اين كارى كه امروز با كمك دستگاه‏هاى دقيق امكان يافته، آن‏ها با تمركز و ورزش حركت‏هاى خويش به آن دست يافته‏اند.

 2- آشنايى و دوستى‏

بعضى‏ها در نگاه اول آشنا هستند، زود انس مى‏گيرند و دير مى‏بُرند.

در همان نگاه اول گويا سال‏ها با هم بوده‏اند و مدت‏ها در هم جوشيده‏اند.

بعضى‏ها هم اين دمخورى و آشنايى را ندارند، اما ساده و مهربان و يك رو هستند و همچون دشت، افق‏هاى دورشان در نگاهت جمع مى‏شوند. اين‏ها تمام دريچه‏هاى قلبشان باز است. زبانشان با اسرارشان بيگانه نيستند، حتى نگاهشان رازها را نگه نمى‏دارد.

دسته‏اى هم ديرجوش و دير آشنا هستند. به سختى به خود راه مى‏دهند و با اكراه، دمخور مى‏شوند. در اين‏ها پيچيدگى‏هايى هست كه نمى‏توان به سرعت در ميانشان دويد و به خلوتشان هجوم آورد. اين‏ها همچون راه‏هاى كوهستانى پر پيچ و خم، سرعت را تحمل نمى‏كنند.

و دسته‏اى ديگر خشن و ناهمرنگ‏اند؛ نه عميق و پيچيده، بلكه خشن و ناهمرنگ.

و اين خشونت و آن پيچيدگى،

از معاشرت‏هاى خشن و پيچيده،

از محيطهاى جغرافيايى خشن و متلاطم،

از رنج‏ها و ناراحتى‏هاى روانى،

از وراثت و از تغذيه مايه مى‏گيرند.

آشنايى با اين دسته‏ها و روحيه‏ها راه‏هاى گوناگونى مى‏خواهد.

بعضى با يك سلام آشنا مى‏شوند و بعضى با همان سلام به بدبينى مى‏رسند و سنگر مى‏گيرند و خيال مى‏كنند فاجعه‏اى در شرف وقوع است.

بعضى با تواضع رام مى‏شوند و بعضى با غرور و بى‏اعتنايى. بعضى با بخشش و انفاق دوست مى‏شوند؛ با محبتى كه به آن‏ها مى‏كنى گرم مى‏گيرند؛ و بعضى با چيزى كه از آن‏ها مى‏ستانى حتى يك سيگار؛ و يا سؤالى كه برايشان طرح مى‏كنى، حتى پرسشِ ساعت چند است، درِ دوستى را باز مى‏گذارند.

بعضى با شنيدنِ درد دل‏هايشان رام مى‏شوند؛ و بعضى با شنيدن درد دل‏هايت.

اين روحيه‏ها ى گوناگون و متضاد، راه‏هاى دوستى متفاوتى مى‏خواهند.

سلام،

معاشرت،

پذيرش،

بى‏اعتنايى و همراهى،

طرح سؤال و سكوت،

كليدهايى[[3]](#footnote-3) هستند كه پس از شناسايى و ارزيابى طرف، مى‏تواننددريچه‏هاى دوستى و آشنايى را باز كنند.

البته اين راه‏ها، كليت و عموميت ندارند و همه جا به كار نمى‏آيند.

نمى‏توان به هر كس سلام كرد؛ حتى رسول به عده‏اى جواب سلام نمى‏داد؛ چه برسد كه به آن‏ها سلام كند.

نمى‏توان با هر كس معاشرت و پذيرش داشت؛ كه بعضى اين پذيرش را با سادگى تو و شيطنت خودشان رنگ مى‏زنند و بهره‏اى نمى‏آورند. دانه را مى‏خورند و پرواز مى‏كنند.

و نمى‏توان همه جا كنار كشيد و بى‏اعتنا بود، كه بايد با لطيفه‏ها و حيله‏ها به دل دوست راهى باز كرد.

و نمى‏توان از هر كس سؤال كرد ... كه سؤال آن‏ها را مى‏شكند و زبانشان را مى‏بندد.

هر كدام از اين راه‏ها بايد با ملاك‏ها و ميزان‏هايى كه از آن‏ها سخن گفته‏ايم سنجيده شوند كه كدام يك رشد و بارورى را به دنبال مى‏آورند و كدام غرور و كبر و خودخواهى را. هنگامى كه سلام، غرور طرف را آبيارى مى‏كند، بايست از آن كنار كشيد و به او بى‏اعتنا بود. [[4]](#footnote-4)

 3- جذب و صميميت‏

با شروع دوستى بايد به پرورش آن پرداخت. هنگامى كه دانه را در زمين كاشتى، بايد به آن بپردازى و از آن پاسدارى كنى. آن‏ها كه دانه رامى‏ريزند و مى‏روند و بهره‏اى نمى‏خواهند ... يا ديوانه‏هايى هستند كه سنجشى ندارند و يا غافل‏هايى هستند كه توجهى نكرده‏اند و يا سفيه‏هايى كه قيّم مى‏خواهند؛ وگرنه كشاورز آگاه كه عاقل است و نيازهايش را مى‏شناسد و زمستان خسيس را در پيش دارد، دانه‏ها را به زمين نمى‏دهد، كه از زمين گرسنه‏تر را سراغ كرده است.

كسانى كه راه‏هاى درازى در پيش دارند و به همراه‏هاى زيادى نياز دارند، اين‏ها با شروع دوستى، به پرورش آن روى آورند. اين‏ها مى‏خواهند با هر وسيله، طرف را لاى گيره بگذارند و آن را صيقل بدهند.

اين‏ها با اين هدف طرح دوستى مى‏ريزند و با اين هدف به پرورش آن همت مى‏گمارند. اين‏ها براى محكم شدن گيره‏هاى دوستى، راه‏هاى زيادى را تجربه مى‏كنند و از بهترين راه‏ها براى جذب و براى ايجاد صميميت وارد مى‏شوند و در انتظار نتيجه هستند. هرگاه نتيجه‏اى نديدند دوستى را قطع مى‏كنند و راه را مى‏بندند. اين‏ها بى‏حساب دوست نمى‏شوند و بى‏حساب به دوستى ادامه نمى‏دهند. اگر مطلوب را بدست آوردند، با هم به سوى هدف سفر مى‏كنند و در اين سفر، همسفرهاى راه حق خواهند بود، وگرنه از هم مى‏برند؛ كه مؤمن اگر يارى نديد، بارها را به دوش نمى‏كشد و در پشت سنگ‏ها نمى‏ماند. او سدها را مى‏شكند و سنگ‏ها را به زمين مى‏سپارد.

مؤمن، بارهايش توشه‏هاى راه درازش هستند. دوستى و دشمنى، رفت و آمد، مهمانى و ميزبانى او، همه و همه با اين ديد همراه است. او مى‏كوشد كه تمام كارهايش يك كار باشد. او مى‏خواهد كه تمام كارهايش‏يك كار بشود ... [[5]](#footnote-5)

اين يكپارچگى چگونه بدست مى‏آيد؟ جز با يك جهت شدن كارها و يكسره شدن برنامه‏ها؟ اين‏ها ديگر چيزى به نام خارج از برنامه ندارند ...

كه تمام كارشان، با برنامه مى‏خواند ... اين‏ها وقت كم و كار زياد را فهميده‏اند ... و نظم را [[6]](#footnote-6) فهميده‏اند؛ و در نتيجه مى‏خواهند در اين فرصت كم، به مقصد برسند؛ و چاره‏اى ندارند جز اين كه منظم شوند و با ملاك اهميت گام بردارند ... و آن ديد و اين درك از نظم، آن‏ها را به يكسره كردن كارها و يك جهت كردن برنامه‏ها وادار مى‏سازد و در نتيجه، آن‏ها با كارهاى گوناگون، يك كار بيشتر ندارند ... كه كارها خود مهم نيستند، مهم جهت كارها و جهت عمل‏هاست. و اين‏ها بيشتر از يك جهت ندارند و بيشتر از يك محرك نمى‏خواهند و شكل كارشان با اين محرك و با اين جهت حركت، هماهنگ است. شكل هر كارى به محرك و به هدفش‏وابسته است. و اين است كه هدف‏ها به رابطه‏ها شكل مى‏دهند و دوستى‏ها و دشمنى‏ها، رفت و آمدها، انفاق‏ها و بخشش‏ها و زيارت‏ها و ديدارها، همه با اين هدف مى‏خوانند ... و با اين ديد همراه هستند.

تأليف قلب‏ها،

انفاق‏ها،

اطعام‏ها،

زيارت‏ها،

عيادت‏ها،

خدمت‏ها و محبت‏ها،

صله‏ى رحم‏ها،

مداراها و تسامح‏ها،

حلم‏ها و تحمل‏ها،

اخلاق و نرمش‏ها،

همه و همه، گيره‏هايى هستند براى سازندگى و راه‏هايى هستند براى تربيت.

و ليكن ما، يا اين گيره‏ها را رها كرده‏ايم و زندگى اروپايى را شروع نموده‏ايم و يا اين گيره‏ها را چسبيده‏ايم اما همراهش پرداخت و سازندگى نداشته‏ايم و در نتيجه همين بى‏بارى و خالى بودن و عبث بودن اين كارها باعث رها كردن آن‏ها شده است.

كسانى كه در اين كارها هدفى نداشتند، نمى‏توانستند سنگينى عظيم آن را تحمل كنند و نمى‏توانستند اين بارهاى گران را به دوش بگيرند و ناچار رهايش كردند.

و آن‏هايى هم كه اين گيره‏ها را رها نكردند، با همين بى‏بارى مسخش نمودند.

تأليف قلبشان شد رشوه و باج.

و انفاقشان، بت سازى و بت پرستى.

و اطعامشان، داد و ستد.

و زيارت‏ها و ديدارهايشان، تجمل و تظاهر.

و عيادت‏هاشان، بازى و سرگرمى.

و خدمت و محبتشان، تنبل پرورى‏

و صله‏ى رحمشان، وقت كشى.

و مدارا و تسامحشان، گشاد بازى.

و حلم و تحملشان، تذلّل و بيچارگى.

و اخلاق و نرمششان، خودفروشى و خود نمايى. [[7]](#footnote-7)

اين گيره‏هاى محكم و اين رشته‏هاى نيرومند، با خالى شدن از بارها و جدا شدن از هدف‏ها، يا واگذار شدند و كنار رفتند و يا مسخ گرديدند و خودشان هدف شدند و بت و سنگ راه و عامل دشمنى و نفاق، به جاى جذب كردن و صميميت آفريدن و ساختن و شكوفا كردن.

هنگامى كه اصول از هدف خود خالى مى‏شوند و بار سازندگى را زمين مى‏گذارند، ناچار بايد اين همه را به دوش بگيرند.

 4- زمينه سازى‏

پس از رسيدن به آشنايى و دوستى، نوبت زمينه سازى و ايجاد آمادگى است.

آخر آن‏ها كه خود را از حرف‏ها و مطالعه‏ها انباشته كرده‏اند و پُر

خورده‏اند، بايد از آن‏همه خالى بشوند و از امتلاى ذهنى نجات بيابند.

معده‏هاى انباشته را نمى‏توان به غذا بست، كه هم غذا ضايع مى‏شود و هم معده‏ها مى‏تركد.

آن‏ها كه خود را انبار كرده‏اند، اگر به آن‏ها چيزى بدهى، به آن‏ها و به داده‏ها ظلم كرده‏اى؛ چون نه اين‏ها جذب مى‏كنند و نه آن‏ها هضم مى‏شوند و حتى غرور و افتخار و يا درگيرى و بحث‏هاى بى‏حساب به وجود مى‏آورند.

مادامى كه ظرف‏ها را پاك نكرده‏اى، نمى‏توانى در آن‏ها چيزى بريزى، كه مسموميت مى‏آفرينى و بيمارى بار مى‏آورى.

آن‏ها كه آگاهند، پيش از آن كه در كاسه‏ها شير بريزند، كاسه‏ها را پاك مى‏كنند و ذهن‏ها را آماده مى‏سازند.

بعضى‏ها واقعاً تشنه هستند و خالى هستند و طالب هستند؛ اين‏ها را معطل نبايد كرد كه مى‏ميرند. و بعضى‏ها كاملا پُر خورده‏اند و بايد با مسهل و استفراغى پذيرايى‏شان كرد وگرنه مى‏تركند.

عصر يك روز تابستان بود، در كنار ميدان شهر يكى از آشنايان را ديدم كه جلوترها ديده بودمش و تقريباً مى‏شناختمش و تمايل ماركسيستى او را حدس مى‏زدم.

از پشت سر با سلام غافلگيرش كردم؛ به گرمى مرا پذيرفت. شايد در برخورد طبيعى به سردى و با بى‏اعتنايى رو به رو مى‏شد؛ كه از غرور و شيطنت‏هايى سرشار بود.

گفتم: آب خنك نرفتى؟

توضيح داد كه به خاطر چند نفر از دوستانم هنوز مسافرت نكرده‏ام.

پرسيدم: به خاطر آن‏ها از بهشت خودت گذشته‏اى و در جهنم ما مانده‏اى؟

با خنده گفت: به خاطر آن‏ها اين فداكارى چيزى نيست.

آهسته گفتم: آن‏ها كه براى تو از برگ خشك مى‏گذرند، سزاوار هستند كه بهشت‏ها را فدايشان كنى؟ و او ادامه داد كه ما همديگر را پيدا كرده‏ايم.

و تأكيد كرد كه ما به خاطر هدفى با هم جمع شده‏ايم.

از هدفش سؤال نكردم؛ كه حدس مى‏زدم و نمى‏خواستم هجوم بياورم. فقط پرسيدم: آيا دراين جمع و برخورد جز خودتان چيزى هم پيدا كرده‏ايد و بهره‏اى هم بدست آورده‏ايد؟

با شتاب گفت: بَه! زياد. ما درباره‏ى كارمان با هم فكر مى‏كنيم و براى بچه‏ها و پرورش فكريشان مشورت مى‏نماييم؛ و برايشان داستان‏هايى هم مى‏گوييم و آن‏ها را به داستان‏نويسى مى‏كشانيم، تا حدى كه داستان‏ها و نوشته‏هاشان خيلى عالى است و حتى ما از آن‏ها استفاده مى‏كنيم. ما مثل آخوندها نيستيم كه زود از داستان نتيجه‏ى اخلاقى بگيريم و در داستان‏ها شعار بدهيم و بچه‏ها را اين طور بار بياوريم. ما با بچه‏ها جورى راه رفته‏ايم كه خودشان سؤال طرح مى‏كنند و سؤال‏ها را جواب مى‏دهند.

مثلا وقتى داستان خاله خورشيد را براى آن‏ها گفتيم، آن‏ها خودشان نكته‏ها را مى‏فهميدند و سؤال‏ها را جواب مى‏دادند.

من آنچه از داستان در ذهنم مانده از او نقل مى‏كنم؛ چون اصل داستان را در دست ندارم.

يك روز خاله خورشيد، تو آسمون خسته شد. راهش را گم كرد و توى كوچه‏هاى ده افتاد ... درِ يك خانه باز بود ... آمد توى خانه ... تشنه‏اش بود

... رفت آب بخورد افتاد توى چاه.

در اين خانه، يك مادر پير با يك دختر و پسر زندگى مى‏كردند ...

پسر آمد ... آب ببرد سر سفره؛ ديد خاله خورشيد تو چاه نشسته؛ دارد مى‏درخشد.

خوشحال شد، فرياد كرد. خواهر و مادر بزرگش آمدند. هر كدام مى‏خواستند خورشيد را براى خود بردارند. هر چه طناب داشتند آوردند، اما طناب‏ها پاره مى‏شد و آن‏ها فرياد مى‏كردند.

مادر بزرگ مى‏گفت: خورشيد مال من، مى‏خواهم تو جانمازم بگذارم.

دخترش مى‏گفت: نه مال من، مى‏خواهم روى سينه‏ام بنشانم.

پسرش داد مى‏زد: نه، مال من، مى‏خواهم سر چوب پرم بكارم.

فريادها بلند شد. همسايه‏ها گفتند: چه خبر است؟! پشت درآمدند.

اين‏ها مى‏خواستند خورشيد مال خودشان باشد. داستان را پنهان كردند و گفتند مثلا كاسه افتاده بود تو چاه، مى‏خواستيم بيرونش بياوريم.

وقتى همسايه‏ها رفتند و آب‏ها از آسياب افتاد، دوباره آمدند تا خورشيد را بردارند ... ديدند خورشيد قهر كرده و رفته.

داستان همين جا تمام شد. و بچه‏ها مى‏توانستند به خوبى بفهمند كه چرا خاله خورشيد قهر كرده و رفته و چرا طناب‏ها پاره شدند. و چرا نتوانستند به مقصودشان برسند.

بچه‏ها مى‏گفتند: آخر خورشيد مال همه است، مال يك نفر نيست كه تو جانمازش بگذارد، يا روى سينه‏اش بنشاند و يا بر سر چوبش بكارد.

خورشيد را بايد همه با هم بيرون مى‏آوردند. بايد طناب‏ها را به هم مى‏پيچيدند. به تنهايى طناب‏ها پاره مى‏شوند.

آقا معلم كاملا غرورش باد كرده بود. اشاره و كنايه‏هايش تيز شده بودند و داستان ماهى سياه صمد را هم توضيح مى‏داد كه بچه‏ها چطور دركش مى‏كنند. ازش پرسيدم: آيا بچه‏ها توضيح مى‏دادند كه چطور خورشيد بيرون آمد و قهر كرد و رفت؟ و يا چطور ماهى سياه كوچولو، حربه‏اى را كه از سوسمار گرفت نگهدارى كرد؟ آن حربه را كجاش نگه داشت و با خودش برد؟

دوستم تو فكر رفت. ادامه دادم: رفيق! تو مى‏خواهى با اين داستان‏ها و با آن روش تربيتى خودت، به بچه‏ها چه چيز را بدهى؟ هدف را؟ عشق را؟ راه را؟ و يا وسيله‏ى حركت و پاى رفتن را؟

او از غرورش جدا شده و با شيطنتش راه مى‏رفت. توضيح خواست كه مقصودت چيست؟ گفتم: گاهى به بچه‏ها هدف مى‏دهيم كه مثلا تهران خوب و قشنگ است و گاهى عاشقش مى‏كنيم و با شعارها گرمش مى‏سازيم و گاهى راه تهران را نشانش مى‏دهيم و گاهى ماشين برايش مى‏خريم. حالا شما به بچه‏ها چه مى‏دهى؟ هدف يا علاقه يا راه يا پا؟

هر كدام را كه گفت، رد كردم؛ چون هدف تزريقى نبود و عشق شعارى نبود و راه و پا دادن، تنبل پرورى بود. هنگامى كه كودك عاشق شد و هدف را انتخاب كرد، خودش راهش را مى‏يابد و وسايلش را تهيه مى‏كند.

رفيق خودش را باخته بود، مى‏خواست از من حرفى بيرون بياورد و چوب بزند. من هم مى‏گفتم: آخوندها كه چيزى ندارند ... شعار مى‏دهند و نتيجه‏ى اخلاقى مى‏گيرند ...

خيلى عذر خواهى كرد كه قصد اهانت نداشتم. و من هم فرار كردم، كه مى‏خواستم او را خالى كنم. او يك دنيا مطالعه انبار كرده بود و خودش رادر جو و همراه دوستانى مى‏ديد كه عميق و روشنفكر هستند.

او مى‏خواست با زرنگى حرفى بيرون بكشد و مرا محكوم كند و خودش را آزاد. من كه اين حالت را در او ديده بودم، نمى‏خواستم به او چيزى بدهم.

بعضى‏ها از بس خورده‏اند به بدبختى افتاده‏اند و شكمشان درد گرفته و گند زده. به اين‏ها نبايد چيزى داد. بايد اين‏ها را تنقيه كرد و به استفراغ كشاند. هر نوع گفت‏وگو با اين‏ها، اين‏ها را گرفتارتر مى‏سازد.

او كاملا تشنه شده بود و ذليل شده بود. با اين كه مى‏گفت ساعت هشت كار دارم، با من آمد ... تا در خانه. من تعارفش نكردم؛ كه خيال نكند برايش دامى چيده‏ام. و او اجازه خواست كه داخل بيايد ... با تبسم شيطنت بارى گفتم: الان ساعت هشت است. ذليل‏تر شد و با من آمد ... و تا ساعت 12 شب آن‏جا بود.

من تا سطح مساوى حتى بالاتر آمده بودم و من مجبور بودم كه با ضربه‏ها آماده‏اش كنم و با سؤال‏ها، نشانش بدهم كه سطحى هستند، عميق و آگاه نيستند، لذا در هر جمله‏اش تأمل داشتم ...

بالاى بام چشم انداز خوبى داشتيم و او هجومش را شروع كرد كه ما فكر مى‏كنيم ضرورتى ندارد مذهبى باشيم و در چهار چوبه‏ى مذهب فكر بكنيم. مذهب يك پديده‏ى ذهنى است؛ در زندگى ما نقش سازنده‏اى ندارد ...

من آرام نگاهش مى‏كردم و او منتظر جواب بود. حرفش كه تمام شد، حرف‏هايش را تكرار كردم كه شما فكر مى‏كنيد كه ...؟ او تصديق كرد.

پرسيدم: شما چگونه فكر مى‏كنيد؟ فكر چيست؛ مذهب چيست كه‏ضرورتى ندارد و نقش سازنده‏اى ندارد؟ او حرفى نداشت. و توضيح فكر و مذهبش را تعقيب كردم؛ چون فكر را با عقل و ذهن و هوش قاطى كرده بود و مذهب را با يك مشت قانون پراكنده به چوب بسته بود. او كاملا شرمنده بود. ساكت بود. پرسيدم: خوب، گيرم نبايد آن طور فكر كنى، پس فكر مى‏كنى كه بايد چطور باشى؟

او حرفش به يادش آمد و محكم گفت: با ميعارهاى انسانى مسائل را حل و فصل مى‏كنيم. اين جا بود كه درباره انسان و معيارهاى انسانى از او توضيح خواستم.

جواب‏هايش سطحى بود و سؤال‏هاى بيشترى را به دنبال كشيد.

او در بحث خيلى زرنگ بود؛ شايد بيش از دوازده سال دوره ديده بود.

ولى آن شب بار بحث را به عهده‏ى او گذاشته بودم و سنگينى بحث را او مى‏كشيد. من مدعى نبودم، فقط سؤال مى‏كردم و حتى سؤال‏هايش را با سؤال جواب مى‏دادم و او از زير بار سؤال‏ها بيرون نمى‏آمد.

او از انسان سخن مى‏گفت: و من مى‏گفتم چرا انسان باشم؟ چرا انسان دوست باشم؟ انسان با ضد انسان چه تفاوت دارد؟ انسانيت يعنى چه؟

يعنى اين كه اشك يتيم را پاك كنى و دست او را بگيرى و ديگران را به راحتى برسانى؟

آيا آن‏ها كه انسان‏ها را به مرگ مى‏دهند و از زندگى مى‏گيرند، آن‏ها را به راحتى نرسانده‏اند؟ آيا جلادها خدمتگزار انسان نيستند؟

آن گاه، راجع به ظلم وعدالت و خوبى و بدى با او صحبت كردم كه چه معيارى براى خوبى و بدى مى‏توانى بدست بدهى؟

مگر ما در طبيعت يكسان هستيم كه در جامعه يكسان باشيم؟ ما اگريكسان بوديم كه طبقات به وجود نمى‏آمد. تمام توضيحاتش به عوامل طبيعى باز مى‏گشت و توجيه بى‏عدالتى مى‏شد و توجيه طبقات.

من با طرح اين سؤال‏ها مى‏خواستم او را از بارهايى كه به آن تكيه داده بود آزاد كنم ... و از آنچه خورده بود نجات بدهم تا خودش بتواند راهش را بيابد. او هم به شدت آب مى‏خورد و سخت داغ كرده بود. ولى در تمام طول بحث، آرام ادامه مى‏داديم.

او به من مى‏گفت: اگر امشب بميرم تقصير توست، چرا خودت حرف نمى‏زنى؟

و مى‏گفت: ما خودمان را عميق حساب مى‏كرديم، اما حالا مى‏بينم كه چقدر در سطح مانده بوديم.

ساعت 10 شب بود كه برايش زنگ تفريح گذاشتم و خودم دنبال كارهايم رفتم ... تا بيشتر فكر كند و آماده‏تر شود.

آن گاه برايش از روش تربيتى كودك و از عوامل تربيتى كودك توضيح دادم و آن گاه راجع به انسان و استعدادهايش و مذهب و اصالت و ضرورت و طرح كلى و جامعش سخن‏ها رفت كه در جاى ديگرى به آن و اين مى‏پردازيم.

راستى آن‏ها كه انبار شده‏اند ... بايد با زمينه سازى‏ها آماده شوند. مادام كه زمينه‏ها بدست نيامده، روش‏ها سودمند نخواهند بود.

اين زمينه سازى خود مراحلى دارد:

از پاك كردن و خالى نمودن،

از شكستن مانع‏ها و غرورها؛ با ضربه‏ها و سؤال‏ها،

از شخصيت دادن‏

و به آزادى رساندن‏

و به تفكر وادار كردن.

مادام كه ذهن پاك نشده، شيرها ضايع مى‏شوند و مسموميت مى‏آورند.

مادام كه غرورها نشكسته و ديوارها فرو نريخته، حرف‏ها مفهوم نمى‏شوند.

مادام كه طرف شخصيت نگرفته و با چشم و مغز ديگران كار مى‏كند، جرأت حركت نخواهد داشت.

مادام كه آزادى و حريت بدست نيامده باشد، رخت‏هاى سابق از تن بيرون نمى‏روند.

مادام كه سؤال‏ها طرح نشده و فكر ضربه نديده، جواب‏ها جايگاهى نخواهند داشت و روش‏ها تأثيرى نخواهند گذاشت و حرف‏ها گنگ خواهند ماند.

اين پيداست كه زمينه سازى و ايجاد آمادگى، هميشه در يك لحظه و يك برخورد بدست نمى‏آيد و به زمان نياز دارد. رسول با آن جوان يهودى، چند سال زمينه مى‏سازد تا اين كه او را به راه مى‏كشد و روح و جنازه‏اش را مى‏گيرد.

البته آن‏جا كه چند نفر با هم كار مى‏كنند و آن‏جا كه افراد مكمل يكديگر هستند و مريد بازى و مريد سازى در كار نيست، بهتر و زودتر مى‏توان نتيجه گرفت؛ چون يكى مى‏تواند گيره باشد و ديگرى سوهان.

يكى مى‏گويد و ديگرى توضيح مى‏دهد و تحليل مى‏كند، نه جانبدارى و حمايت، بلكه روش بهره‏بردارى را مى‏آموزد و حتى همراهش را نفي مى‏كند؛ كه حساب او با انگيزه و عامل‏هايى است كه او را به كار كشيده‏اند ... تو حساب خودت را بكن كه آيا اين ضربه برايت مفيد بوده؟ آيا از اين بدى‏ها مى‏توانى درس خوبى بگيرى؟ آيا تو در اين زمين خوردن خودت را يافته‏اى؟ پس خودت را بردار و درست را بخوان و او را به خودش وابگذار و حتى به او محبت كن كه به تو درس داده و آموزگار تو بوده؛ آن هم آموزگارى كه تو را در خودش حبس نكرده و مرشدى كه تو را، به خودش دعوت ننموده است.

مسئوليت و سازندگى، ص: 332. استاد صفائي حائري

1. ذَرْهُمْ فى‏ غَمْرَتِهِمْ حَتّى‏ حين( مؤمنون، 54)؛ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّى‏ حين وَ ابْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِروُن( صافات، 174- 175) [↑](#footnote-ref-1)
2. - انْ تَتَقُوا اللَّه يَجْعَل لَكُم فُرقاناً( انفال، 29) يا ايُّهَا الَّذين آمَنُوا اتَّقُوا اللَّه وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمِتِه وَ يَجْعَل لَكُم نُوراً تَمْشُونَ بِه،( حديد، 28) اتَقُوا مِن فِراسَةِ المُؤمِنِ فَانَّ الْمُؤمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّه. [↑](#footnote-ref-2)
3. اين كليدها در اخلاق و آداب معاشرت طرح شده‏اند كه بايد با اين ديد به بررسى آن‏ها پرداخت و به عمقشان پى برد. ما هنگامى مى‏توانيم كه آن همه سفارش راجع به سلام و دوستى را بفهميم كه با اين ديد و با اين هدف همراه شده باشيم. [↑](#footnote-ref-3)
4. اذا رَأَيْتُم الْمُتَكَبِّرينَ فَتَكَبَّروُا وَ اذا رَأَيْتُمُ الْمُتَواضِعينَ فَتَواضَعُوا( درج گهر) و روايات امر به معروف. [↑](#footnote-ref-4)
5. در دعاى كميل مى‏خوانيم: حَتى‏ تَكُونَ اعْمالى‏ وَ اوْرادى‏ كُلُّها وِرْداً واحِداً وَ حالى‏ فِى خِدْمَتِكَ سَرْمَداً. خداى من! لحظه‏هاى من را در شب و روز با ياد خودت آباد كن و به خدمت خودت پيوند بده ... تا اين كه تمام كارها و حرف‏هاى من، يك حرف باشد و حال من در خدمت تو هميشگى. [↑](#footnote-ref-5)
6. بعضى نظم را مراعات قراردادها حساب مى‏كنند و نظم را مراعات ترتيب‏هاى قراردادى مى‏شناسند؛ در حالى كه نظم، مراعات ترتيب‏هاى واقعى است؛ و حادثه‏ها بر اساس اهميتشان رده بندى مى‏شوند. منظم كسى است كه اهميت‏ها را مراعات كند، هر چند قراردادهايش بشكنند.

 كسى كه قرار گذاشته در فلان ساعت يك نفر را نجات بدهد، اگر اين اقدامش صد نفر را به مرگ بدهد، آيا او مى‏تواند قراردادش را دنبال كند و به وعده‏اش عمل نمايد؟ [↑](#footnote-ref-6)
7. از اين راه‏هاى عالى كه در روايات شيعه آمده و در اخلاق اسلامى ياد شده، بحث‏هايى داريم .... تا اين بى‏بارى و مسخ، جبران گردد. [↑](#footnote-ref-7)